

بلوچستان



۹۸  
حلقہ مطالعاتی  
فلسفہ اخلاق

حلقہ مطالعاتی فلسفہ اخلاق  
باحضور دکترا محسن جوادی

نظریہ های اخلاقی بر مبنای کتاب Living Ethics

شنبه ها. ساعت ۱۶

ق.م. بلوار امپن. کوچه ۱۳.

اندھای کوچه سمت راست بلاک ۲۲۱



خانہ اخلاق رٹوہان جوان

جلسہ ۴ حلقہ مطالعاتی

فلسفہ اخلاق

نظریہ های اخلاقی بر مبنای کتاب

Russ Shafer- اثر living ethics

Landau

دکترا محسن جوادی

شنبه ۱۱ آبان ماه ۹۸

به قلم: علیہ علیزادہ

## چکیده:

شفرلانندو در فصل دوم کتاب living ethics به مبحث استدلال اخلاقی می‌پردازد. در جلسه‌ی پیش قواعدی عمومی درباره‌ی استدلال بیان شدند و در این جلسه به بحث مغالطات پرداخته می‌شود. مغالطات در یک دسته‌بندی کلی به دو دسته‌ی صوری و غیرصوری تقسیم می‌شوند و نویسنده بعد از تعریف هر کدام چند شکل از مغالطات غیرصوری را بیان می‌کند. با پایان یافتن فصل دوم، مباحث مربوط به نظریه‌های اخلاقی با فصلی به نام «شکاکیت درباره‌ی اخلاق» آغاز می‌شوند.

## مقدمه

بحث امروز مربوط به مغالطات است. نویسنده سابقاً فصلی را درباره‌ی استدلال اخلاقی به عنوان مقدمه شروع کرد.<sup>۱</sup> شفرلانندو در این فصل درصدد این است که بگوید در مباحث اخلاقی نیز باید مقداری به مسائل منطقی توجه کرد. با اتمام این فصل به بحث نظریه‌های اخلاقی می‌رسیم.

## مغالطه

این بخش از متن، ادامه‌ی فصل moral reasoning است که در آن درباره‌ی مغالطات صحبت می‌کنیم. معمولاً مغالطات را به دو بخش تقسیم می‌کنند:

۱. مغالطات formal یا صوری.

۲. مغالطات informal یا غیرصوری.

اگر به یاد داشته باشید، سابقاً گفتیم که هر استدلالی برای این که sound و درست باشد، باید صورتش validity داشته و معتبر باشد و مقدماتش نیز داری truth بوده و صادق باشند. مغالطه‌ها نیز یا ممکن است به صورت قضیه مربوط باشند یا به محتوا و ماده. صورتی که از لحاظ منطقی غلط باشد، مغالطه است؛ بنابراین مغالطات تعداد مشخصی ندارند. به عبارت دیگر هر صورتی که به لحاظ منطقی از اشکال معتبر نباشد، مغالطه است. با این حال در این میان

---

<sup>۱</sup>. البته نویسنده در فصل گذشته استدلال را به صورت کلی مورد بررسی قرار داده بود و مباحثش صرفاً محدود به استدلال اخلاقی نبود.

برخی از مغالطات به علت تکرار بودن دارای اسم شده‌اند. نویسنده در این بخش تعدادی از این مغالطات را معرفی می‌کند. بنابراین بحث ما مربوط به اصطیاد و احصاء تمام مغالطات نیست.

## مغالطات غیر صوری

مغالطات صوری مغالطه‌هایی هستند که خطای آن‌ها ناشی از صورت آن‌ها است. بنابراین ممکن است مقدماتشان صادق باشند ولی از آن جایی که صورت منطقی قضیه نادرست است، آن را مغالطه می‌نامیم. در مقابل، مغالطات غیر صوری مغالطاتی هستند که صورت درستی دارند اما از آن جایی که مواد و محتوای آن‌ها نادرست است، مغالطه نامیده می‌شوند. در این جا تعدادی از مغالطات رایج را بررسی می‌کنیم:



۱. سابقاً گفتیم که اگر در شرطیه‌ای مقدم وجود داشته باشد، تالی نیز وجود خواهد داشت و این قاعده را «وضع مقدم» نامیدیم. مثلاً وقتی می‌گوییم: «اگر هوا سرد باشد، من سرما می‌خورم»، اگر بگوییم: «هوا سرد شده است»، نتیجه می‌گیریم که «من سرما خورده‌ام». صورت این قضیه درست است. مغالطه‌ای که در این جا رخ می‌دهد این است که ممکن است بعضی از این قاعده به شکلی مغالطی استفاده کنند. ما قاعده‌ی «وضع مقدم» داریم اما برخلاف «رفع تالی»، «رفع مقدم» نداریم؛ این استدلال را در نظر بگیرید: «اگر خدایی وجود دارد، سقط جنین خطا است». این جمله درست است، چون خدا گفته است سقط جنین نکنید اما آیا کسی می‌تواند با رفع مقدم، رفع تالی را نتیجه بگیرد و بگوید اگر خدایی نباشد، سقط جنین هم خطا نیست؟ ممکن است خدایی هم نباشد و سقط جنین خطا باشد. به عبارت دیگر اگر کسی بگوید:

If p

Then, q

نمی‌تواند از  $\text{not } q$ ،  $\text{not } p$  را نتیجه بگیرد. این مغالطه را اصطلاحاً مغالطه‌ی «رفع مقدم» می‌نامند. دلیل این که این مغالطه اتفاق می‌افتد این است که در جمله‌ی شرطیه‌ای مثل «اگر خدایی هست، سقط جنین خطا است.» شرط کافی سقط جنین را مطرح می‌کنیم؛ به این معنا که می‌گوییم برای خطا بودن سقط جنین، کافی است که خدایی وجود داشته باشد. حال اگر بگوییم خدایی نیست معنایش این است که این کفایت وجود ندارد. با این حال لزوماً نمی‌توانیم بگوییم سقط جنین خطا نیست، چون ما صرفاً شرط کافی‌اش را بیان می‌کنیم و با نبودن شرط کافی وضعیت مشروط نامعلوم خواهد بود؛ نه این که به طور کلی منتفی باشد.

۲. مورد دوم بر عکس مورد قبلی است. سابقاً گفتیم که با رفع تالی، مقدم رفع می‌شود؛ مثلاً وقتی می‌گوییم: اگر هوا بارانی است، پس هوا مرطوب است، می‌توانیم از مرطوب نبودن هوا، بارانی نبودن آن را نتیجه بگیریم. با این حال نمی‌توانیم با وضع تالی وضع مقدم را نتیجه بگیریم؛ مثلاً نمی‌توانیم از مرطوب بودن هوا نتیجه بگیریم که حتماً باران آمده است، چون ممکن است لازم، لازم‌اعم باشد و هم با آمدن باران هوا مرطوب شود و هم با پخش شدن آب. ما در چنین گزاره‌ای صرفاً شرط لازم را بیان می‌کنیم و می‌گوییم لازمه‌ی باران آمدن مرطوب شدن هوا است، اما راجع به این که بر فرض نیامدن باران، هوا مرطوب خواهد بود یا خیر صحبتی نمی‌کنیم. به مثال نویسنده توجه کنید: فرض کنید کسی بگوید: «اگر زندگی معنایی دارد، پس خدایی هم وجود دارد.»<sup>۲</sup> این جمله درست است. با این حال کسی نمی‌تواند با گفتن «خدایی وجود دارد» به معنا داشتن زندگی برسد، چون نمی‌توان به لحاظ منطقی چنین نتیجه‌ای گرفت، چرا که ممکن است این لازم، لازم‌اعم باشد. به عبارت دیگر ممکن است زندگی معنا داشته باشد اما در عین حال این ربطی به وجود یا عدم وجود خدا نداشته باشد. به مثال دیگری توجه کنید: بعضی برای رد کردن نسبیّت

---

<sup>۲</sup>. بحث معنای زندگی از بحث‌های معروف امروزی غرب است و مثال‌های زیادی درباره‌ی آن می‌زنند. این مبحث صدسال است که مطرح شده و هیچ پرسشی درباره‌ی آن در کتب گذشته وجود ندارد. با این حال این پرسش دارای ابهاماتی است. در واقع طرح این پرسش تلاشی است برای برگرداندن خدا به عنوان معنایی برای زندگی به زندگی امروز. گویا مولوی نیز به این مطلب اشاره کرده است: گفت المعنی هو الله شیخ دین / بحر معنی‌های رب العالمین؛ یعنی اگر به دنبال معنایی هستی، اصل معنا الله است.

اخلاقی به خدا تمسک کرده<sup>۳</sup> و می‌گویند: «اگر خدایی وجود دارد، اخلاق عینی<sup>۴</sup> است». حال اگر کسی بگوید: «اخلاق عینی است» نمی‌تواند نتیجه بگیرد که خدا وجود دارد، چون ممکن است راه‌های دیگری نیز برای عینی بودن اخلاق وجود داشته باشد.

۳. یکی از مغالطات غیرصوری مغالطه‌ی «خلط فکر و شخص»<sup>۵</sup> است. در این مغالطه به جای حمله کردن به فکر، به شخص حمله می‌شود؛ مثلاً ممکن است درباره‌ی کسی که مدافع مهاجرت است، بگویند این شخص قابل اعتماد نیست، چون خودش از آمریکای لاتین آمده است و به سود خودش صحبت می‌کند. این یک مغالطه است و ممکن است انسان خیلی راحت تحت تاثیر آن قرار بگیرد. معمولاً سیاستمداران و رسانه‌ها از این مغالطه زیاد استفاده می‌کنند. یا مثلاً وقتی یک شخص ثروتمند برای رشد اقتصادی طرحی ارائه می‌دهد، به جای نقد طرح او می‌گویند: این شخص پولدار است و بنابراین طرح او نقشه‌ای است برای به دست آوردن پول بیشتر. البته ممکن است واقعا چنین اتفاقی بیفتد اما این نمی‌تواند دلیلی برای رد طرح او باشد. این مغالطه در حوزه‌ی اخلاق نیز بسیار اتفاق می‌افتد و جلوی بررسی یک فکر را می‌گیرد. مثلاً می‌گویند: فلانی منافق است و به حرف‌هایی که درباره‌ی آرمان‌هایش می‌زند باور ندارد، بنابراین باید آرمان‌هایش را دور بریزیم، چون اگر آرمان‌هایش درست و حسابی بود، خودش به آن‌ها وفادار می‌بود. این هم مغالطه است. بنابراین منش، انگیزه، عضویت در ملیتی خاص و ... نمی‌توانند موجب پذیرفتن نظری باشند و خود آن حرف باید نقد شود. بله، می‌توان این شخص را به خاطر منافق بودنش مثلاً به مدیریت نگمارد اما بحث ما در این جا در مورد فکر شخص است و این دو نباید با یکدیگر خلط شوند. ما خیلی گرفتار این مغالطه هستیم و معمولاً وقتی ضربه‌ای به شخص زده می‌شود، دیگر نظریات او خیلی دنبال نمی‌شوند.

۳. در این باره پیچیدگی‌هایی وجود دارد. مرحوم مطهری از کسانی است که برای رد نسبیت اخلاقی این طریق را دنبال کرده است. ایشان در تصحیحی که نسبت به نظریه‌ی اعتباریات مرحوم طباطبایی دارند، این مساله را مطرح می‌کنند، چون بعضی معتقدند این نظریه‌ی علامه طباطبایی نسبیت‌گرایانه است. البته ممکن است ایشان چنین منظوری نداشته باشند ولی چنین برداشت‌هایی از کلام ایشان وجود دارند. کسانی مثل مرحوم مطهری که اصل اعتباریات را قبول دارند، در صدد تصحیح این نظریه برآمده‌اند و گفته‌اند: درست است که این اعتباریات، اعتباری هستند اما اعتبارات خدایی و الهی هستند و اعتبارات الهی هر چند ماهیتی قانونی و تغییرپذیر دارند، اما تغییر نمی‌کنند. به عبارت دیگر از نوعی عینیت برخوردارند. البته این عینیت به معنای reality نیست؛ بلکه به معنای objectivity در مقابل subjectivity است که به معنای دارا بودن «نقطه‌ی قرار» می‌باشد؛ به این معنا که این امور به دست ما نیستند تا تغییرشان بدهیم.

۴. عینی بودن در این جا به معنای واقعی و ذاتی بودن، نیست. عینی بودن اخلاق یعنی این که اخلاق واقعیتی در بیرون از من دارد و به دست من نیست. با این حال ممکن است خدا آن را وضع کرده باشد.

<sup>5</sup> personal attack

۴. یکی دیگر از مغالطات غیر صوری این است که به جای تمسک به منطق، به احساسات تمسک کنیم؛ مثلاً فرض کنید سیاستمداری می‌گوید: اگر مهاجران را بپذیریم، ممکن است در کشور ما دست به قتل بزنند و در ادامه برای اثبات حرفش مثال‌هایی هم از این قتل‌ها می‌زند. روشن است که این یک مغالطه است، چون ممکن است در بین غیرمهاجران نیز کسانی دست به قتل بزنند. در واقع این سیاستمدار به جای بررسی پدیده‌ی مهاجرت، از برانگیختن احساساتی همچون ترس، خشم و ... در مخاطباننش استفاده می‌کند. نکته‌ای که باید به آن توجه شود این است که وضعیت احساسات در اخلاق با پیچیدگی‌هایی مواجه است. ممکن است کسی بگوید: ما در استدلال‌های اخلاقی نمی‌توانیم احساسات را کنار بگذاریم، چون احساسات در استدلال‌های اخلاقی دارای وزن هستند؛ مثلاً اگر کسی شخصیتی دارد که موجب آزار روحی دیگران می‌شود، می‌توانیم کار او را - ولو این که صرفاً به احساسات دیگران آسیب می‌زند - خطا بدانیم. من این را نفی نمی‌کنم اما بحث

بر سر این نیست؛ بلکه بحث بر سر این است که ما نباید فکری را با استفاده از احساسات خراب کنیم. با این حال بخش مهمی از اخلاق مربوط به احساسات است و بسیاری از خطاهای اخلاقی را به احساسات برمی‌گردانند؛ مثلاً ممکن است به کسی رفتاری زننده دارد اعتراض کنید و او در

---

**بخش مهمی از اخلاق مربوط به احساسات است و اغلب بسیاری از خطاهای اخلاق را به احساسات برمی‌گردانند.**

---

جواب بگوید: من کاری به شما ندارم. یکی از پاسخ‌هایی که می‌توان به این شخص داد این است که اگر می‌خواهی این کار را بکنی برو و در خانه‌ی خودت این کار را انجام بده. تو هر چند به من کاری نداری، اما در حریم عمومی به من و احساسات من آسیب می‌زنی. در این باره کتابی به اسم «خیر عمومی و خصوصی» نوشته شده است که خوب است آن را بخوانید.

۵. یکی دیگر از مغالطات غیر صوری، مغالطه‌ی «توسل به مرجع» است. در مواردی همچون توسل به نظر پزشکان درباره‌ی دارویی اشکالی ندارد به مرجع توسل کنیم، چون ما تخصص پزشکی نداریم. به لحاظ منطقی هم این کار اشکالی ندارد. حال اگر کسی بگوید: «اکثر پزشکان می‌گویند سقط جنین اشکالی ندارد، پس سقط جنین اشکالی ندارد.» مغالطه کرده است، چون پزشکان در این که سقط جنین اشکال دارد یا خیر، متخصص نیستند. ممکن است پزشکان در چگونگی انجام سقط جنین متخصص باشند اما درباره‌ی بُعد هنجاری آن متخصص نیستند. در فقه ما هم بسیار گفته می‌شود که نباید در موضوعات به مراجع تمسک کرد، چرا که مراجع متخصص موضوعات نیستند.

۶. یکی دیگر از مغالطات محتوایی، مغالطه‌ی «پهلوان پنبه» است؛ مثلاً شما حرف کسی را به قدری بد تقریر می‌کنید که دیگر به رد آن نیازی نیست. یکی از کسانی که این مغالطه درباره‌ی سخنان او اتفاق افتاده است، اپیکور است، چرا که لذت‌گرایی او را به معنای یک لذت‌گرایی مبتدل گرفته‌اند. در حالی که بسیاری از محققین می‌گویند سخن اپیکور این نیست. این لذت‌گرایی شاید همان لذت‌گرایی‌ای باشد که ابن‌سینا به هنگام صحبت از «لذت عقلی» به آن اشاره می‌کند. کسانی که شخصیت علمی دارند معمولاً بهترین حالت یک حرف را رد می‌کنند؛ به این معنا که حرف اشخاص را طوری تقریر می‌کنند که شاید خود آن شخص نمی‌توانست حرفش را به آن خوبی تقریر کند! این کار به گذشت و مردانگی زیادی احتیاج دارد و معمولاً در دعواها و محاجه‌های سیاسی و اجتماعی بر خلاف این عمل می‌شود.



۷. یکی دیگر از مغالطات محتوایی مغالطه‌ی «توسل به جهل» است. مثلاً فرض کنید کسی می‌گوید: مجازات مرگ خیلی چیز خوبی است و وقتی از او می‌پرسیم: دلیل چیست، می‌گوید: دلیل تو چیست که می‌گویی چیز خوبی نیست؟ اگر شما در جواب او بگویید: دلیلی ندارم، آن شخص خواهد گفت: پس مجازات مرگ چیز خوبی است! به عبارت دیگر شخص در این مغالطه از جهل طرف مقابل استفاده می‌کند و همین را به عنوان دلیل در نظر می‌گیرد. بسیاری از این مغالطات در جدل و ... مورد استفاده قرار می‌گیرند.

در بسیاری از بحث‌های دینی هم این مشکل وجود دارد. در این باره بحثی وجود دارد که اگر اشتباه نکنم آن را در یکی از پاورقی‌های علامه حلی نیز دیده‌ام. زمانی برخی از روشنفکران ایرانی نیز این مساله را طرح می‌کردند. مساله این است: اگر مردمی اعتقادات دینی درستی داشته باشند اما برای اعتقاداتشان دلیلی نداشته باشند، آیا لازم است به

آن‌ها بگوییم: بیاید دلیل و منطق این مطالب را یاد بگیرید؟ به عبارت دیگر آیا لازم است ایشان را به بحث‌های معرفت‌شناسانه بکشانیم؟

**پرسش:** کار فیلسوف همین است دیگر!

**پاسخ:** بله، اما آیا این کار فیلسوف با خودش است یا دیگران؟ آیا من وظیفه دارم برای فلان کشاورز دلیل و منطق بیاورم تا در نهایت به همین حرفی که معتقد است، برسد؟ بله، اگر اعتقاد این کشاورز غلط بود، داستان فرق می‌کرد و من وظیفه داشتم اعتقاد او را تصحیح کنم.

این تصور در اشخاصی همچون ابن سینا وجود داشته است که ما در اخلاق غرض جدلی داریم، نه غرض برهانی؛ کما این که کسانی همچون علامه حلی<sup>۶</sup> درباره‌ی دین نیز همین حرف را زده‌اند؛ به این معنا که ما در این مباحث می‌خواهیم اشخاص را درباره‌ی حقیقت قانع کنیم؛ نه این که مسیر حقیقت را برایشان روشن کنیم. به همین خاطر است که ابن

---

**اگر مردم اعتقادات دینه درست داشته باشند اما برای اعتقاداتشان دلیله نداشته باشند، آیا لازم است به آن‌ها بگوییم: بیاید دلیل و منطق این مطالب را یاد بگیرید؟**

---

سینا بسیاری از مطالب اخلاقی‌اش را در کتاب الجدل آورده است، چون احساسش این بوده است که لازم نیست برای راستگویی برهان بیاوریم. در برهان مقدمات باید صادق باشند ولی در جدل می‌توان از مغالطه هم استفاده کرد. ابن سینا می‌گوید: وقتی هدف شما این است

که شخص به دنبال راست گفتن برود، برهان آوردن برای آن ممکن است اما فوق العاده سخت است. بنابراین ممکن است نتوانم برای کسی درباره‌ی راستگویی برهان بیاورم اما توانایی قانع کردن او را با استفاده از مشهورات، مقبولات و ... داشته باشم. آیا می‌توانم در جدل از مغالطه استفاده کنم؟ این یکی از سوالات جدی مطرح در دین و اخلاق است که باید روی آن تامل کرد. بسیاری به این پرسش پاسخی منفی می‌دهند چون این‌ها مسیرهای غلطی هستند و ما در ضمن این کار غلط اندیشیدن و غلط زندگی کردن را آموزش می‌دهیم؛ چیزی که بر خلاف اخلاق است. در مقابل بعضی می‌گویند: طرف مقابل ما به غلط بودن این مساله وقوف ندارد و من به او غلط بودن را یاد نمی‌دهم. این مساله می‌تواند مکانیزم‌های ما در دین‌شناسی را تحت تاثیر قرار دهد؛ به این معنا که ما را با این پرسش مواجه می‌کند که آیا رویکرد ما در ترویج دین دائماً باید معرفت‌گرایانه باشد و دائماً به دنبال براهین باشیم یا خیر؟ امروزه بعضی از کشورها و نظام‌های دینی در فلسفه‌ی تعلیم و تربیت‌شان دیگر این مدل را دنبال نمی‌کنند و معتقدند ما باید بیشتر از این که فرد

---

<sup>۶</sup>. درباره‌ی این انتساب مرددم.



را به ساز و کارهای معرفتی منتقل کنیم، برای او داستان‌ها و روایت تعریف کنیم. بعضی معتقدند رویکرد اسلامی هم همین است. به هر حال در این باره بحث وجود دارد.

برگردیم به بحث اصلی: یک شکل از مغالطه‌ی پیش گفته این بود که شخص مغالطه کننده از جهل مخاطب برای اثبات حرفش استفاده کند. عرض کردیم که این مغالطه درست نیست چون ممکن است علاوه بر مخاطب، شخص مغالطه کننده هم دلیلی نداشته باشد. با این حال ممکن است که این طور هم نباشد ولی با امکان نمی توان قضیه را حل کرد. شکل دیگری از این مغالطه نیز وجود دارد: مثلاً خیلی‌ها می گویند گیاهان و حیوانات نیز آگاهی دارند. وقتی از آن‌ها می پرسیم دلیلتان برای این مساله چیست، می گویند: شما از کجا می دانید آگاهی ندارند؟<sup>۷</sup> چنین مجادلاتی مغالطی هستند و راه به جایی نمی برند.

نوع دیگری نیز از این مغالطه وجود دارد؛ مثلاً فرض کنید کسی ادعایی می کند و شما از او می پرسید دلیلت چیست؟ این شخص می گوید: من دلیلی ندارم. آن گاه شما به او می گوید: چیزی را که دلیلی ندارد، بریز دور چون باطل است. روشن است که در این جا نیز مغالطه‌ای رخ داده است. دلیل نداشتن برای چیزی الزاماً به معنای باطل بودن آن چیز نیست.

۸. آخرین نوع از مغالطه‌های غیرصوری، مربوط به تعمیم‌های شتاب زده است. در این مغالطه شخص مغالطه کننده از مشاهده‌ی یک رخداد به قاعده‌ای کلی می رسد.

تا به این جا درباره‌ی استدلال اخلاقی توضیحاتی دادیم. قبلاً هم عرض کردیم که ماهیت این فصل صرفاً مربوط به استدلال اخلاقی نبود و عمدتاً مشتمل بر مسائلی بود که توجه به آن‌ها در هر استدلالی خوب است. دو فصل اول در واقع مقدمه‌ای بودند برای ورود به بحث‌های اصلی.

---

<sup>۷</sup> . مرحوم طباطبایی در اصول فلسفه می فرماید: اعتبارسازی مخصوص انسان است و هیچ موجودی دیگری - حتی حیوانات - نمی توانند اعتبار بسازند. مرحوم مطهری به این سخن ایشان اشکال گرفته و می گویند: مگر شما این‌ها را از درون هم می شناسید؟!

## فصل سوم: شکاکیت اخلاقی Skepticism about Morality

فصل بعدی مربوط به شکاکیت اخلاقی است. علی رغم این که نویسنده در این جا خیلی کوتاه بحث می کند اما باید بگوییم که انصافا مطالبش از این جا به بعد جان دار است. از آن جا که شفرلانندو در منطق متخصص نیست، مطالب مربوط به فصل های قبلی را از دیگران امانت گرفته بود، اما مطالب مربوط به این بخش متعلق به خودش است و باید گفت انصافا به خوبی در آن ورود کرده است. فکر می کنم اگر کسی خلاصه ی این بحث را ببیند، کل مطالب مربوط به این بحث را به دست بیاورد.

با این که بحث نویسنده در این بخش مربوط به نظریه های اخلاقی است اما او برای این فصل عنوان «شکاکیت درباره ی اخلاق» را برگزیده است، چون نویسنده این نظریه ها را خاستگاه شکاکیت در اخلاق می داند و می گوید: اگر کسی این نظریه ها را داشته باشد، عملا به شکاکیت اخلاقی می رسد. منظور نویسنده از شکاکیت اخلاقی این است که ما نمی توانیم معرفت موجهی در اخلاق داشته باشیم و در نتیجه نمی توانیم برایش دلایلی بیاوریم. به عبارت دیگر در این فرض اصلا چیزی از جنس معرفت موجه صادق اخلاقی نخواهیم داشت. البته ممکن است کسی بگوید در اگوتیسم چنین است. نویسنده می گوید: من ابتدا این نظریه ها را توضیح می دهم و سپس بیان می کنم که این ها چه طور سرچشمه ی شکاکیت هستند. پس ما در این فصل دو کار انجام می دهیم:

۱. ابتدا سه مورد از خاستگاه های شک را طرح می کنیم که عبارتند از: *egoism*، *relativism* و *error theory*. این سه نظریه طوری هستند که ما را به شک می اندازند؛ به این معنا که شخص پس از آشنایی با این نظریات احساس می کند نمی تواند در اخلاق به حرف درستی معتقد شود.
۲. سپس درباره ی چرایی این اتفاق صحبت می کنیم.

### خودگرایی

نویسنده در مورد *egoism* توضیح خوبی می دهد و می گوید: بعضی از مردم معتقدند ما یک وظیفه بیشتر نداریم و آن هم وظیفه ای است که در برابر خودمان داریم. مطابق این نظریه اصل اعلا ی اخلاق از شما می خواهد صرفا منافع خودتان<sup>۸</sup> را زیاد کنید. شاید این دیدگاه برای بسیاری عجیب باشد، چون تصور و شهود ما از اخلاق چیز دیگری است. با این حال مطابق این دیدگاه اشکالی ندارد که گاهی به دیگران هم کمک کنیم اما این کمک صرفا در صورتی

<sup>8</sup> self interest

مطلوب است که در درازمدت چیزی را به شما برگرداند. بنابراین اگوتیسم (خودگرایی) با خودخواهی<sup>۹</sup> تفاوت دارد. ممکن است شخصی با دیگران خیلی هم مهربان باشد اما در انتها به یک معنا خودگرا باشد؛ مثلا ممکن است شخصی دیسپلین و حسابگری زیادی داشته باشد اما ده سال هم برای یک خیریه کار کند. در مقابل خودخواه کسی است که فوراً به فکر گرفتن منافع دیگران می‌افتد. تا به این جا مفهوم اگوتیسم روشن شد.

نویسنده در ادامه می‌گوید: اگر اگوتیسم واقعا درست باشد، اخلاق مطابق تصورات ما نخواهد بود و با شهود ما تعارضات زیادی خواهد داشت، چون ما همیشه اخلاق را در بخشندگی، مهربانی، خیرخواهی و... می‌دیدیم.

نویسنده در ادامه می‌گوید: اخلاق از ما می‌خواهد از خودخواهی و خودمحوری دوری کنیم. به عبارت دیگر ما چنین تلقی‌ای از اخلاق داریم. مثلا وقتی یک قهرمان اخلاقی را در ذهن می‌آوریم، معمولا کسی را تصور می‌کنیم که خودش را برای بقیه قربانی می‌کند. اخلاق از ما impartiality و بی‌طرفی می‌خواهد؛ به این معنا که اخلاق به ما می‌گوید: ما مهم‌تر از بقیه نیستیم و مثل بقیه هستیم. حتی اگر کمی عمیق‌تر شویم، شاید اخلاق به ما بگوید ما از بقیه کمتریم؛ مثلا قدیسان اخلاقی خودشان را برای دیگران قربانی می‌کنند. نویسنده نمی‌خواهد بگوید از آن جایی که اگوتیسم بر خلاف این تصورات است، باید آن را کنار بگذاریم؛ بلکه می‌خواهد بگوید ما دو تصور از اخلاق داریم: تصور اگوتیستی و تصویری که از لغات اخلاقی به ذهن متبادر می‌شود. با این حال ممکن است در آخر به این نتیجه برسیم که از آن جایی که اگوتیسم دلایل خوبی دارد، فهم ابتدایی ما اشتباه است.

سه استدلال به نفع اگوتیسم وجود دارد. شفرلاندو این استدلال‌ها را خیلی خوب جمع‌بندی کرده است و این نشان می‌دهد که او اخلاق را خوب بلد است. این سه استدلال به شرح زیر هستند:

۱. یکی از معروف‌ترین مدافعین اگوتیسم آین رند<sup>۱۰</sup> است که در سال ۱۹۸۲ از دنیا رفته است. او کتابی در این باره دارد که با نام «در فضیلت خودپرستی»<sup>۱۱</sup> که به فارسی هم ترجمه شده است<sup>۱۲</sup>. حرف‌های آین رند در فرهنگ و ادبیات امروزی خیلی مهم است. دوتا از استدلال‌های مربوط به اگوتیسم نیز متعلق به او است. اولین استدلالی که مطرح می‌شود، از سه مقدمه تشکیل شده است. می‌توان گفت که الگوی این استدلال تقریبا از آدام اسمیت<sup>۱۳</sup> گرفته شده

<sup>9</sup> selfishness

<sup>10</sup> Ayn Rand

<sup>11</sup> The Virtue of Selfishness

<sup>۱۲</sup> فضیلت خودخواهی (برداشتی تازه از مفهوم خودخواهی)؛ آین راند، ناتانیل براندن؛ پارسا مامشادی؛ تمدن علمی (۱۳۹۷).

<sup>۱۳</sup> آدام اسمیت بحث‌های اخلاقی خوبی دارد. زمانی در رابطه با روایتی از امام علی که می‌پرسند: عدل بهتر است یا بخشندگی و ایشان می‌فرمایند: عدل، در آثار فلسفه‌ی اخلاق جست‌وجو می‌کردم تا ببینم کسی در این باره بحث کرده است یا نه؛ در نهایت دیدم که آدام اسمیت در فصلی از کتاب «ثروت ملل» تحت عنوان

است. در اقتصاد گفته می‌شود که اگر هر کس به دنبال کار خود باشد و مزاحم بقیه نباشد، در نهایت رشد بیشتری ایجاد می‌شود، چون همه سودآور می‌شوند و توسعه‌ی بیشتری رقم می‌خورد. امروزه نیز بعضی از مدل‌های توسعه چنین هستند. این استدلال چنین است: بهترین راه بهتر کردنِ موقعیت همه این است که هر کس به دنبال کار و منفعت خودش باشد. ما هم باید بهترین راه رشد را پیدا کنیم، راهی که ضرر نداشته باشد و به نتیجه برسد. در نتیجه بهترین کار این است که سرمان به کار خودمان باشد و کاری به کار دیگران نداشته باشیم.

نویسنده به این استدلال دو اشکال وارد می‌کند:

الف) اشکال اول این است که مقدمه‌ی اول کاذب است. چه کسی گفته است که بهترین راه رشد جمعی ما این است که هر کس سرش به کار خودش باشد؟ در جامعه‌ی ما افراد معلول، ناتوان و ... وجود دارند. بله، اگر همه یک جور بودند و قدرت داشتند، این حرف درست بود ولی این طور نیست. چه طور اگر ما فقط به خودمان مشغول باشیم، وضع این افراد بهتر می‌شود؟ اگر شما مشکل قلبی داشته باشید و من تنها کسی باشم که می‌توانم شما را احیا کنم، آیا من با رها کردن شما و به دنبال کار خود رفتن وضعیت را بهتر می‌کنم؟

ب) اشکال دوم این است که در این استدلال یک دوگانگی بیهوده درست شده است. در این استدلال بیان شده است که همه یا باید به دنبال کار خودشان بروند یا تمام وقت به دیگران برسند. هر دوی این‌ها اشکال دارند: هم این که بگوییم خودمان را برای منافع جمع قربانی کنیم و هم این که کاری به کار دیگران نداشته باشیم. در حالی که می‌توانیم راه‌حل‌های میانی را به کار ببندیم و بگوییم: در بعضی جاها خوب است که به منافع دیگران کمک کنیم، به خصوص در جایی که کمک کردن هزینه‌ی زیادی بر دوش ما نمی‌گذارد.<sup>۱۴</sup> البته این به درجه‌ای از خودگذشتگی احتیاج دارد. اگر روش ما چنین باشد، وضع همه بهتر می‌شود. روشی که در آن من به دنبال منافع خودم هستم اما جایی را هم برای

---

the conflict of forgiveness and justice دقیقاً به همین بحث پرداخته است و بحث خوبی هم کرده است. آدام اسمیت خیلی کتاب اخلاقی نوشته است اما فکرش در این‌جا نفوذ زیادی داشته است.

<sup>۱۴</sup>. امروزه جنبش پررونقی به نام Effective altruism توسط پیتر سینگر ایجاد شده است و کمک‌های فوق‌العاده‌ای جمع کرده‌اند. از آن‌جایی که پیتر سینگر شخص شناخته‌شده‌ای در اخلاق است، توانست با نفوذش این کمک‌ها را جمع کند. آن‌ها می‌گویند: ما از شما چیز زیادی نمی‌خواهیم؛ مثلاً اگر قرار است امروز صد دلار خرج کنید، نود و نه دلار خرج کنید و بگذارید ما یک دلار را خرج آفریقا کنیم. یک دلاری که می‌تواند تبدیل به واکسنی شود که زندگی یک نفر را در آفریقا نجات دهد. گاهی مقدار این کمک‌ها از بودجه‌های یک کشور آفریقایی نیز بیشتر است. البته امروزه این جنبش مورد انتقاد بسیاری از عالمان اخلاق قرار گرفته‌اند. منتقدین معتقدند حکومت‌ها بر اثر این کمک‌ها وظیفه‌ای برای خودشان احساس نمی‌کنند و کنار می‌نشینند. بعضی وقت‌ها حتی خود آن کمک‌ها را نیز حیف و میل می‌کنند. دوستان لابد فقر وحشتناک کشورهای آفریقایی را شنیده یا دیده‌اند. خود من زمانی از نزدیک این فقر را دیدم و باورم نمی‌شد. در فاصله‌ای بیست کیلومتری از کنیا تعداد بسیار زیادی از جوانان را دیدم که در زباله‌ها به دنبال غذا می‌گشتند.

دیگران باز می‌گذارم. هر چه قدر به فکر دیگران بودن، بیشتر باشد، بهتر است. البته نباید demand آن را بالا ببریم تا اخلاق سنگین شود.

**پرسش:** این حرف با حرف باتلر تفاوت دارد؟ باتلر می‌گوید انگیزه‌های ما دوگانه است.

**پاسخ:** این حرف خیلی به حرف باتلر شباهت دارد. این حرف به بعد روان‌شناسی اشاره ندارد و بحثش در بعد هنجاری است.

ج) اشکال بعدی این است که مقدمه‌ی دوم اشکال دارد و به نوعی ضدخودگرایی است، چون ما در مقدمه‌ی دوم می‌گوییم: اگر کاری وضع همه را بهتر می‌کند، باید انجامش بدهیم. اصلاً ما در خودگرایی قرار نیست وضع همه را بهتر کنیم. بنابراین این استدلال نمی‌تواند اگوئیسم را ثابت کند.

**کلمات کلیدی: استدلال اخلاقی، مغالطه، شکاکیت در اخلاق، اگوئیسم.**